

برندهایی در باب مسائل راهبردی جنبش دانشجویی

روزبه کلانتری

(وبلاگ به پیش، اردیبهشت ۱۳۸۵)

<http://www.bepish.blogfa.com/>

در سالهای گذشته و مشخصاً دو سال گذشته تحولاتی در بافت و ترکیب نیروهای فعال در عرصه سیاست در دانشگاه و جنبش دانشجویی صورت گرفت. پلاکارد های سرخ بار دیگر در دانشگاه بالا رفت، در خیلی جاها سخن از "16 آذر سرخ" رانده شد، نشریات جدیدی پا به عرصه گذارند، چهره های جدیدی مطرح شدند، ادبیات جدیدی ایجاد و معابر جدیدی باز شد و... خلاصه آنکه نیروی جدیدی پا به عرصه گذارده بود که به زعم برخی "بیماری" بود و به تعبیر بعضی دیگر "کاریکاتور"، اما از عجایب کار این بود که این "کاریکاتور" به جای خنده، تمام مخالفانش را به وحشت انداخته بود.

اما به راستی آن پلاکاردهای سرخ و این تکاپوها نماد و معرف کدام مسیر جدید و چه مولفه تازه ای در جنبش دانشجویی بودند؟ طرح این سوال، ضرورت فرارفتن از مرحله اثبات وجود و حضور به سمت تعریف یک هویت مستقل و پاسخ دادن به "چه باید کرد؟" این دوره را به بخش چپ جنبش دانشجویی گوشزد می کند. بر نهادهای زیر که باید در حکم "طرح مساله" تلقی شوند و توضیح و تفصیل بیشتر آنها به فرصتهای بعد واگذار می شود در پی پاسخگویی به دغدغه هایی است که در بالا به آن اشاره شد.

1- برخلاف جنبشهای اجتماعی دیگر، مثل جنبش دهقانی، جنبش دانشجویی را بمتابه جنبشی که منافع ابژکتیو توده دانشجویان، یعنی منافی که از نفس "دانشجو" بودن نشأت می گیرد را تعقیب می کند، نمی توان توضیح داد. یعنی از همان ابتدا و در مرحله تعریف، بحث جنبش دانشجویی از سطح مسائل "صنفی" فراتر می رود و در مقابل جامعه قرار می گیرد. آنچه در سرتاسر جهان جنبش دانشجویی را به مرتبه کنونی اش رسانده است، مطالبات عمومی دانشجویان بمتابه یک صنف نیست بلکه خصلت سیاسی آن و نقش سیاسی ای است که در مقابل کل جامعه ایفا می کند. از این لحاظ کلمه "دانشجویی" در عبارت "جنبش دانشجویی" ممکن است باعث بدفهمی و ایجاد تلقی "صنفی" از این جنبش در ذهن خواننده و یا شنونده شود.

2- همانطور که که تاریخ 50 ساله حرکت دانشجویان در همه کشورها نشان می دهد، و برخلاف مثلاً جنبش زنان که پایه شکل گیری طیف متنوعی از نظریات بوده است که در ذیل عنوان کلی "فمینیسم" می گنجند، و یا جنبش دهقانی در قرن 19 که نارودنیسم و سوسیالیزم دهقانی را از خود بیرون داد، جنبش دانشجویی تولید کننده ایدئولوژی و مکتب سیاسی ویژه ای نبوده است؛ بلکه گرایشهای موجود در جنبش دانشجویی همواره بازتابی از گرایشهای موجود در سطح جامعه بوده است و کلیت جنبش دانشجویی همواره از نظر سیاسی در کنار و تحت هژمونی یکی از گرایشهای مطرح در سطح جامعه قرار داشته است. و به خاطر اینکه همانطور که اشاره شد جهت گیری و خصلت سیاسی جنبش دانشجویی را نمی توان از منافع ابژکتیو قشر دانشجو استخراج کرد (ر.ک. به برنهاد شماره 1) ابدا محتوم نیست که جنبش دانشجویی به طور طبیعی با خط معینی تداعی شود و مثلاً علل عینی وجود داشته باشد که خط چپ را دنبال کند. بدین لحاظ جنبش دانشجویی می تواند سیال عمل کند و با سادگی بیشتری می تواند بین جنبشهای طبقاتی جا بجا شود. اگر چه در نیمه دوم قرن بیستم جنبش دانشجویی

تقریباً همیشه گرایش چپ داشته است اما گرایش قالب در بین دانشجویان مثلاً در دهه 30 همین قرن، فاشیسم بوده و یا در بعضی کشورهای متعلق به بلوک سابق شرق گرایش لیبرالی داشته است.

3- در کشورهایی که دسپوتیزم بر آنها حاکم است، دانشگاه به محیط سیاسی و فکری پیشرو در جامعه مبدل می‌شود و سیاست در دانشگاه مستقیماً به جامعه وصل می‌شود. دقت کنید که این پیشرو بودن به این معنا نیست که جنبش دانشجویی می‌تواند مستقلاً و به شیوه‌ای در خود برای جامعه یک افق تغییر مستقل و خاص ترسیم نماید (نک به برنهاد شماره 2) بلکه بدین معناست که فعالیت سیاسی در دانشگاه و مخالفت با حکومت در دانشگاه امکان بروز ساده‌تر و هزینه کمتری دارد، دانشجویان به نسبت اقشار دیگر از لحاظ سیاسی باشهامت‌تر، اکتیو‌تر و سرزنده‌تر هستند و از لحاظ فکری و مادی، مثلاً در مقایسه با کارگر، امکانات بیشتری برای اعتراض دارند، هزینه سرکوب اعتراضات دانشجویی برای حکومت بسیار بالاست و... در نتیجه در اینگونه جوامع دانشگاه به مرکز اعتراض مبدل می‌شود و بمثابة یک دریچه بزرگ عمل می‌کند که رو به جامعه باز می‌شود و از پشتش جریان‌های اجتماعی هجوم می‌آورند بنابراین ابعاد، جایگاه و تاثیر تحرک جنبش دانشجویی بسیار وسیع‌تر از دانشجو و دانشگاه است و به علاوه "پیشرو و پیش‌تاز بودن" جنبش دانشجویی را باید در سطح سیاسی و عملی دید و نه در سطح ترسیم افق و چشم انداز برای ایجاد تغییر در جامعه.

4- شکست، اضمحلال و به بن بست رسیدن دوم خرداد، بستر فعالیت سیاسی در ایران را دگرگون کرده است و جامعه به سمت پلاریزه شدن حول قطب‌های چپ و راست در معنای واقعی و اجتماعی خود (1)، که هر کدام افق و پلتفرم و جریان‌های سیاسی و شخصیت‌ها و استراتژی‌های ویژه خودشان را دارند پیش می‌رود. و مرزبندی شفاف و تعیین تکلیف سیاسی و پیوستن به یکی از این دو قطب را به صدر وظایف هر نیروی سیاسی جدی رانده است.

5- اگر این بار از یک سطح کنکرت سیاسی آغاز کنیم و نه از سطوح تجریدی و نظری، برجسته‌ترین جنبه این است که خصلت جنبش دانشجویی در این مقطع مشخص را بیش از هر چیز قرار گرفتن در کنار یکی از دو افق اصلی طبقاتی موجود در جامعه که در این مقطع باز شده و موضوعیت یافته اند رقم می‌زند. جنبش دانشجویی در ایران بیش از هر زمان دیگری در معرض انتخاب بین دو جریان سیاسی متعلق به دو طبقه اصلی جامعه ایران یعنی لیبرالیسم / ناسیونالیسم غربگرا و سوسیالیسم است. و این بحثی است که در مورد جنبش‌های اجتماعی دیگر نظیر جنبش زنان و جنبش برای رفع ستم ملی و... هم صادق است. اصولاً هر جنبش غیر کارگری در جامعه سرمایه‌داری ناگزیر از انتخاب بین این دو پاسخ است: پاسخ برای شروع دوره دیگری از انباشت و استثمار، گیرم با شرایط و کیفیات متفاوت، و پاسخی رادیکال و ریشه‌ای که جامعه را فراتر از کاپیتالیسم میبرد. این مسئله بازتاب مرحله عینی مبارزه طبقاتی در دوره کنونی در جنبش دانشجویی است و این دو گرایش تحلیلاً دو گرایش اصلی در این جنبش محسوب می‌شوند و جنبش دانشجویی و هر جنبش اجتماعی دیگری در دوره کنونی ناگزیر از انتخاب بین این دو قطب و قرار گرفتن در کنار یکی از آنها است. راه‌های بی‌وینامی و میانمایه‌ای که همواره تحت عنوان "راه سوم" و "خط مستقل" و... ارائه می‌شوند چیزی جز تبدیل شدن به مسافر شرمگین و خجالتی یکی از دو خط اصلی موجود در جامعه نیست.

6- همانطور که گفته شد جدال طبقاتی در جامعه اوج می‌گیرد و تنش بین راست و چپ، تنش بین سوسیالیسم و لیبرالیسم، سرنوشت محتوم جنبش‌های اجتماعی در ایران و از جمله جنبش دانشجویی جاری است. هیچ کدام از این دو جنبش نمی‌توانند دیگری را حذف نمایند بلکه در نهایت می‌توانند جهت‌گیری کلی جنبش دانشجویی را تعیین نمایند و مهر خود را بر کلیت این حرکت بکوبند، و چون پایه مادی برای حفظ وحدت جنبش دانشجویی وجود ندارد (نک به برنهاد‌های 1 و 2) هر گونه وحدت طلبی نظیر اتحاد حول "خواسته‌های دموکراتیک پیگیر" یا "جبهه متحد ضد فاشیستی" و یا "وحدت

نیروهای سکولار چپ و راست" و ... آنگونه که چپ‌ترین لیبرال‌ها و راست‌ترین چپ‌ها مطرح می‌کنند، معنایی جز از کف رفتن استقلال هویتی بخش چپ جنبش دانشجویی و منضم و ملحق شدن آن به عنوان پیاده نظام و "صف شکن" به جبهه حریف نخواهد بود. همانطور که شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و رای دادن به معین معنایی جز این نداشت.

7- راهبردهای گوناگون و ریز و درشتی که از سوی انشعابهای مختلف دفتر تحکیم وحدت تحت عناوین مختلف "دوری از قدرت"، "نقادی حکومت و قدرت"، "تقویت عرصه عمومی" و ... مطرح می‌شوند و در نهایت نتیجه‌ای جز تهی کردن جنبش دانشجویی از خصلت سیاسی و اجتماعی اش و اعطای یک نقش روشنفکرانه و آکادمیستی به فعالین آن نخواهد داشت، صرفاً نشانگر به بن بست رسیدن و بحران و بی‌افقی سیاسی و اجتماعی این گرایشها در سطح سراسری و ناتوانی آنها در کسب هژمونی بر جنبش دانشجویی است که در قالب نسخه‌ای برای کلیت جنبش دانشجویی پیچیده شود. باید دانست که وظیفه‌ای که تحت عنوان "دوری از قدرت و تقویت عرصه عمومی" بر مبنای نظرات هابرماس برای جنبش دانشجویی تجویز می‌شود، در شرایط امروز ایران معنایی جز تقویت "جامعه مدنی" ندارد که این نیز خود یک تبیین لیبرالی مکی بر الزامات "گذار به مدرنیته و دولت مدرن" است و معنایی جز برقراری هژمونی بورژوازی بر جنبشهای اجتماعی مختلف ندارد. از این مهمتر از جهت تحلیلی نظریه پردازیهایی هابرماس ناظر به کشورهای دارای سیستم حکومتی لیبرال دموکراسی است و اعمال آنها در کشوری مثل ایران ندیدن تفاوت عظیم نظام سیاسی این کشورها با اروپای غربی و آمریکای شمالی است. (2)

از سوی دیگر برخی با یک تبیین لیبرالی صریحتر و عریان‌تر در پی تبدیل جنبش دانشجویی به پیاده نظام طرحهایی مانند "رفراندوم" و حمایت از دموکراسی با با نونلی امپریالیستی هستند که توسط اپوزیسیون راست نظیر سلطنت طلبان و برخی از نیروهای لیبرال و جمهوری خواهان و ... در سطح عمومی نمایندگی می‌شود.

8- بر مبنای این پیش فرض که جنبش دانشجویی وظیفه یکدست و ابژکتیوی ندارد و در بطن یک کشمکش رو به اوج طبقاتی بین طبقات اصلی جامعه برای پاسخگویی به معضلات عینی‌ای که در نهایت می‌توانند دودسته راه حل به صورت کلی داشته باشند قرار دارد، تعریف، کسب و تثبیت یک هویت مستقل و طرح و ارائه یک راهبرد متفاوت و شفاف به یک نیاز و ضرورت پایه‌ای برای بخش چپ جنبش دانشجویی مبدل شده است.

9- در مقابل باز ماندگان دوم خرداد که قصد دارند جنبش دانشجویی را روانه دهلیزهای نظری جهت پیدا کردن فرمول کشف نخود سیاه نمایند و لیبرالهایی که خیال تبدیل این جنبش به "اتپور" دیگری را در سر می‌پروراندند، چپ باید به پایین یعنی به جامعه و جنبشهای اجتماعی - و نه فقط بدنه دانشجویی - رجوع کند و آنها را مخاطب قرار دهد. جنبش دانشجویی به علت اینکه از یک طرف به دلیل عدم وجود منافع ابژکتیو و ویژه و خاص برای "دانشجو" (نک به بر نهاد شماره 3) برای تعیین چشم انداز و تکالیف خود باید به بیرون از دانشگاه و عرصه اجتماعی مراجعه کند و از یک طرف کانون فکری- سیاسی پیشرو در جوامعی مانند ایران است، می‌تواند به عرصه‌ای برای طرح، معرفی و بررسی و نقد مسائل جنبشهای اجتماعی مختلف - امری که در خارج از دانشگاه به سختی میسر است - در راستای تقویت بخش چپ این جنبشها مبدل شود. این امر مستلزم کسب کفایت و تسلط نظری و عملی فعالین چپ در دانشگاه و توانایی تشخیص مسائل گرهگاهی و عمده از سوی آنهاست. کانونها و حلقه‌های فکری یعنی روزهایی که چپ توانسته در بدنه متصلب جامعه ایجاد نماید باید به حلقه‌هایی برای اتصال آگاهانه، جهت دار و هدفمند به فضای وسیعتر جنبشهای اجتماعی مختلف تبدیل شوند. در حقیقت جنبش دانشجویی در این حالت به جنبشی بدل می‌شود که پیکره و موضوع و محتوای کار و فعالیتش را امور مربوط به جنبشهای اجتماعی دیگر تشکیل می‌دهد. عبارت "رجوع دانشگاه به جامعه، حضور جامعه

در دانشگاه" می تواند معرفی کننده هسته مرکزی این راهبرد باشد البته با ذکر این مساله که این "رجوع" و "حضور" کنشی است هدفمند و جهت دار که توسط یک نیروی مشخص هماهنگی و مدیریت می شود. محورا اصلی فعالیت چپ در این راستا در عرصه جنبش دانشجویی و جنبشهای دیگر باید مقابله با استراتژیهای طبقات دیگر و جا انداختن استراتژی چپ باشد. امر چپ در برخورد با این جنبشها و مشخصا جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش جوانان، جنبش رفع ستم ملی و خود جنبش دانشجویی به معنای افشاگری مستدل از راه حل های راست و امپریالیستی یعنی همراهی با آمریکا به عنوان عامل "بسط دموکراسی" و نشان دادن این مساله است که اهداف دموکراتیک این جنبشها به پیگیرترین و کامل ترین وجه تنها با تسهیل پیشروی نیروهای چپ در جامعه محقق می شود و نه آمریکا و سلطنت طلبان و لیبرالها.

10- تامین هژمونی چپ در این جنبشها یعنی جنبشهای اجتماعی غیر کارگری (دانشجویی، زنان، جوانان، رفع ستم ملی و...) از طریق سوسیالیستی خواندن خواسته های آنان و یا بر عکس تخطئه و رد مطالبات دموکراتیک آنان و سعی در جا انداختن سوسیالیسم به عنوان هدف بلاواسطه آنها میسر نیست. اساسا هماهنگی و ترکیب مبارزات جنبشهای اجتماعی غیر کارگری و مبارزات طبقه کارگر در قالب یک استراتژی بلند مدت و طراحی مراحل تاکتیکی مختلف برای آن افزوده لنین (لازم به ذکر است که جنبشهای غیر کارگری عمده در زمان لنین، جنبش دهقانی و جنبش برای رفع ستم ملی بودند) است که به دقت و ظرافت توسط او سیستماتیزه و پراتیک شده است. لنین از این مبنا آغاز می نماید که مبارزه علیه استثمار نیروی کار که هسته اصلی مبارزه سوسیالیستی محسوب می شود، مبارزه ای مخصوص به طبقه کارگر است اما طبقات و اقشار دیگر در جامعه کاپیتالیستی مبارزات و مطالباتی دارند که مالکیت خصوصی را چالش نمی کنند (این مطالبات و مبارزات در تر مینولوژی چپ "دموکراتیک" خوانده می شوند) اما همین مطالبات که در سطح انتزاعی و تحلیلی با کاپیتالیسم تنافری ندارند، چه بسا ممکن است سرمایه داری را در یک جامعه مشخص و در یک مقطع تاریخی مشخص تحت فشار قرار دهند و طبقه کارگر کاملا ذی نفع است که با این جنبشها در راستای تحقق مطالبات سیاسی خود و فشار بر دولت سرمایه داری موجود به بمثابة متحد عمل کند.

11- در راستای این وظایف چپ باید بتواند از طریق تعرض به بنیادهای فکری و سیاسی کل اپوزیسیون راست ایران یعنی لیبرالیسم و ناسیونالیسم (اعم از ملی و قومی) با تمامی ضمام و مسائل و زیر مجموعه های ریز و درشت آنها با ارائه یک نقد تیز و شفاف و منسجم نظری بر فضای فکری دانشگاه و به تبع آن جامعه تاثیر بگذارد و از این جنبه کسب اعتبار نماید. یک وجه این مساله این است که چپ گر هگاههای نظری این دوره را بشناسد و به جای پرداختن به موضوعات مفید ولی تکراری و بی رنگ و بویی که از برندگی لازم در این برهه برخوردار نیستند، بر روی مسائل زنده و اساسی فوکوس نماید. باید از سر ارادت گذاردن بر آستان بورژوازی و لیبرالیسم مثلا از طریق جستجوی موشکافانه به دنبال نماینده "بورژوازی صنعتی" در جدول بندی جناحهای مختلف حاکمیت که نتیجه ای جز تبدیل شدن به جناح چپ لیبرالیسم نخواهد داشت، و احساس بدهکاری همیشگی در مقابل لیبرالیسم و دموکراسی دست برداشت و نقد عمیق، رادیکال و افشاگرانه چپ را باز سازی نمود.

12- مباحثه بر سر اینکه بخش چپ جنبش دانشجویی در جریان حرکت و پیشروی خود چه شکل نهادی را باید به عنوان آلترناتیو مورد نظر خود پیشنهاد کند (مثلا بحث سندیکاها یا دانشجویی در این رابطه از سوی برخی طرح شده است)، بحث بازی است و تعیین تکلیف در این زمینه البته در گرو پیشروی و حل خیلی از مسائل در عرصه عملی و نظری است.

زیر نویسها:

1- زمانی بود که به یمن حماقت ژورنالیستهای کونه بین دوم خرداد و نویسندگان "عصر ما"، تعاریف راست و چپ و اختلاف بین آنها با وجود سابقه تاریخی و تعاریف شناخته شده ای که در این زمینه در سطح جهانی وجود دارد، به اختلاف بین کلمات "یون" و "یت" و "جامعه" و "انجمن" تقلیل یافته بود. در این شعبده بازی حیرت آور نظری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در اوایل انقلاب 57 بر پایه ضدیت هیستریک با چپ تشکیل شد و در این راستا و ظایف نظامی و امنیتی هم به عهده گرفت به مظهر چپ رادیکال بدل شده بود!! و هیات مونتلفه هم قرار بود نقش راستهای جدید و تاجرستها را بازی کند!

2- هابرماس علی رغم تمام معلقهای نئوریک در عرصه سیاست نهایتا در کنار سوسیال دموکراسی اروپا (و نه حتی لزوما در کنار جناح چپ آن) می ایستد. هابرماس حتی در برابر جنبش دانشجویی دهه 60 قرن بیستم آلمان و اروپا ایستاد و مدتها از نظر رادیکالهای این جنبش مطرود بود که البته بعدا با هم آشتی کردند.